

کیفیت ربط حادث به قدیم (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. [یکی از آقایان مشهد] قائل هستند به اینکه عکس‌هایی که همراه با موج تلویزیون باشد دیدنش اشکال ندارد و این در واقع عکس نیست. یک وقتی نظرشان این بود، حالا نمی‌دانم نظرشان تغییر کرده است یا نه!

دکتر احسانی پیش ما آمده بود و می‌گفت که ایشان یک هم‌چنین چیزی مطرح کرده و خیلی مورد استقبال شباب قرار گرفته است که این عکس‌هایی که داخل تلویزیون هست عکس نیست بلکه موج است. عکس آن است که در مرآت باشد و الاً آن [عکس در تلویزیون] امواج است. بنده به آقای احسانی گفتم که برو به ایشان بگو که ما خیلی تمایل داریم عکس مخدره حضرت عالی را موج کنید تا ببینیم! بله، بدون هیچ مسئله‌ای و بدون هیچ‌گونه ... موج است دیگر [اشکالی ندارد]! بعد دیگر از دکتر احسانی پرسیدم که این را به او گفتم یا نه! چون قرار بود سر کلاس بگویم که آقا این اگر موج است شما از خودتان شروع بفرمایید!

دیروز یک فتوایی - فتوای آیه‌الله مکارم شیرازی - به ما دادند، گفتم: **عَلَى** **الإسلام السَّلام، الفاتحة**، که دختران ترکیه چون نمی‌توانند با حجاب [سر کلاس] بروند اشکال ندارد بی حجاب سر کلاس و دانشگاه بروند، به خاطر اینکه اگر نروند افراد بی بندوبار می‌روند! ۲ خب جان من اگر او حجابش را بردارد که مثل همان [افراد بی بندوبار] است! یعنی انکار ضروری من‌الدین به این نحو و به این شکل و به این بهانه چرند که چون اگر اینها نروند افراد لاابالی می‌روند پس حجاب را بردارند، خب فردا دوباره یک قانون می‌آورند که همین‌ها با حجاب نمی‌توانند مطب بزنند، آن وقت چه می‌فرمایید؟! [لابد می‌گویید که] بروند بی حجاب بشوند! پس فردا ...

او اصلاً می‌خواهد [آنها را] بی حجاب کند و کاری به علم ندارد. دست استعمار می‌خواهد بی بندوباری بیاورد. در زمان رضاشاه که بی حجابی آمد علما مثل شما استدلال نکردند، بلکه گفتند که تا پای جان هم باشد می‌ایستیم و از حجاب حمایت و دفاع می‌کنیم. حالا مراجع آخرالزمان ما می‌آیند به حلیت سفور فتوا می‌دهند! حالا باید از ایشان سؤال کرد که حالا بفرمایید اگر گفتند که شلوار هم نباید بپوشند، حضرت ملاذ الأنام و حجة الاسلام ما چه می‌فرمایید؟! حالا این روسری را برداشتید و دیگر موها قشنگ پیدا شد

و اتفاقاً خیلی قشنگ تر هم می شوید و خیلی بهتر هم می توانید درس بخوانید! استاد هم بهتر می تواند با آنها درس بخواند! اگر هم یک وقتی نمره کم آوردند خب می شود از طرق دیگری جبران بشود! هم چنین چیزهایی هست. حالا اگر فردا گفتند که نه آقا، شلوار هم نباید باشد خب شلوارتان را هم در بیاورید، چون کار به دست لایبالی ها می افتد پس دخترهای مسلمان بی شلوار بروند به علم برسند! وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَام، الفاتحة! این عاقبت کسانی است که فتوا به سقط جنین می دهند و امثال ذلک. بسیار بسیار جالب است و از این فقه پویا خیلی مبهج شدیم که بحمدالله فقه ما این قدر پویاست که حتی حجاب را هم برمی دارد برای اینکه دیگران باسواد نشوند! «هر دم از این باغ بری می رسد.»^۳

در زمان رضاشاه وقتی که مسئله بی حجابی آمد اصلاً چند نفر از علما و غیر علما خودکشی کردند! رضاشاه هم دید دارد یک فتنه ای می شود از آن دست برداشت. این داستان بی حجابی و پیغام آن سرتیپ به مرحوم پدر بزرگمان که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - آوردند. یک وقتی از ایشان شنیدم که ایشان می گفتند که من تا آن روز اصلاً نمی دانستم پدرم یک هم چنین فحش هایی هم بلد است! می گفتند که آن روز این قضایا بر ما برملا شد و ما از گنجینه خزانه ایشان اطلاع پیدا کردیم که چیزهای دیگری هم هست منتها به جایش هست! یعنی فحش های دست اولی که روی دست ندارد را نثار رضاشاه کرد و می گفتند که آن روز اصلاً چیز عجیبی بود و می گفتند که مهم ترین خاطره ای که من در عمر پدرم دیدم جریان آن روز بود که ایشان با حال مرض که در رختخواب خوابیده بودند و افرادی که به دیدن ایشان می آمدند، ایشان بلند نمی شدند و همین طوری خوابیده بودند تا اینکه وقتی او آمد و این را گفت اصلاً ایشان بلند شدند! این نشان می دهد که آن میزان عرق دینی و این حیا و عفاف در این بزرگان به چه حد بوده است و این فتوا در چه نقطه مقابلی از این حیاء شرع، عفاف شرع، تکلیف شرع و ضرورت قرار می گیرد. واقعاً نعوذ بالله که انسان به این مسائل برسد و چطور آن کسی که فتوا می دهد که زن بدون اجازه حتی با نهی شوهر می تواند به مسجد برود به خاطر اینکه مساجد خالی نباشد فردا هم به این فتوا می رسد که به خاطر اینکه دیگران درس نخوانند زن حجاب را بردارد و بی حجاب و سفور خودش را در معرض دید همه مردم قرار بدهد. الحمدلله!

گفت:

بنگ و می می خور و ... می کن و می باز قمار *** که مسلمانی از این چهار امام است تمام^۴

اینها باید جواب خدا را بدهند البته اگر خدایی را قبول داشته باشند اگر هم که قبول نداشته باشند که راحت هستند و باید سراغ مسائل دیگر برویم!

(۱) برگرفته از کلام أباعبدالله الحسین علیه السلام در مثير الأحزان، ص ۲۵:

راجع به مسئله ارتباط بین حادث و قدیم که از او تعبیر به ربط بین حدوث و قدم می آورند - قدم زمانی و حدوث ذاتی - آنچه که در میان افهام جا افتاده و قدری از نظر مفهومی فاصله گرفتن از آن مشکل می نماید این است که همیشه توجه ما در مسئله حدوث به خلق بعد از عدم است؛ یعنی خلق بعد از عدم به معنای تصور برهه‌ای و حینی از احیان در عدم آن شیء است و این را به معنای حدوث تلقی

«فَقَالَ الْحُسَيْنُ: **و عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ!**»

(۲) سایت آیه‌الله مکارم شیرازی، بخش استفتائات:

سؤال: وظیفه خواهران دانشجوی مسلمان ترکیه و دیگر کشورها نسبت به رعایت حجاب در دو فرض زیر چیست؟ ۱. شرط گذراندن تمام ترم‌های دانشجویی در دانشگاه‌های تحت مدیریت آن‌ها، رعایت نکردن حجاب شرعی است. ۲. شرط اتمام چندترم باقیمانده از رشته خاصی در دانشگاه ترک حجاب است.

جواب: با توجه به اینکه اگر دختران مسلمان و متدین دروس عالی را نخوانند تنها افراد بی‌بندوبار و لامذهب پسته‌ای مهم را اشغال می‌کنند، به افراد متدین اجازه داده می‌شود که حجاب را در خصوص مواردی که ضرورت دارد رعایت نکنند، ولی در غیر آن موارد حتماً مراعات نمایند.

(۳) مخزن الاسرار خمسه نظامی، بخش ۴۸:

هر دم از این باغ بری می‌رسد *** نغزتر از نغزتری می‌رسد (۴) منسوب به ناصر خسرو؛ بیتی با این مضمون هم در دیوان اشعار او وجود دارد؛ دیوان اشعار ناصر خسرو، قصیده شماره ۱۱۵:

می و قیمار و لواطت به طریق سه امام *** مر تو را هر سه حلال است، هلا سر بفرز

می‌کنیم.

مثلاً الآن این چراغ در اینجا روشن شده است و قبل از اینکه رفقا به این مدرس بیایند این چراغ خاموش بود و اولین شخصی که وارد می‌شود این کلید برق را می‌زند و این چراغ روشن می‌شود. این معنا معنای حدوث ضوء پس از ظلمت است که مفهوم عامیانه خودش را دارد. هر کسی در حدوث یک هم‌چنین تصویری را دارد که بعد از عدم، یک پدیده‌ای متحقق بشود و به وجود بیاید که این تصور عدم در ذهن بیش از تصور وجود جا گرفته است و دلیلش هم همین است که ما مدرکات خود را از زمانیات انتزاع می‌کنیم و این گذشت زمان و حدوث زمان است که حقایق را برای ما روشن می‌کند و خیال می‌کنیم که این زمان در این مسئله دخالت دارد درحالی‌که زمان فقط یک وسیله و آلت برای این انتزاع و برای این تصور و تصدیقات است ولی نفس خود مفهوم منتزع و آن حقیقت منتزعی که متحد با ذهن است، خارج از زمان است؛ یعنی ما به واسطه ارتباطی که با زمان و زمانیات داریم که نتیجه اتصال مثال متصل با جسم مادی و شهودی و زمانی است

انتزاع این مثال متصل به واسطهٔ جسم و اجزاء جسمانی در بستر زمان خواهد بود ولیکن نفس خود آن اتصال هیچ ارتباطی با زمان و زمانیات ندارد چون الآن آن مثال با بدن اتحاد پیدا کرده است و دریچهٔ ورودِ خواطر، تصورات، اتحاد و انتزاع آن از اجزاء مادی است، تصور ما این است که آن انتزاع هم در بستر زمان انجام گرفته است درحالی که فقط خود این وسیله و آلت است که به واسطهٔ زمان و زمانی، انتزاع آن مفهوم را می کند.

علتِ تحقق خارجی اعیان

در واقع می توانیم این طور بگوییم که این مثال خارجی که عبارت از همان مفهومی است که متحد با مثال متصل است تحقق خارجی دارد و تحقق مثال منفصل را دارد. چون در مثال منفصل ارتباطی با انسان نیست و عالم مثال عالمی است که با شخص ارتباط ندارد بلکه مثال انسان با او مرتبط است. خود اشیاء خارجی هرکدام دارای مثال خاص خود هستند. هر فردی دارای مثال خاص به خود است. هر شیئی دارای مثال خاص به خود است، چه من به آن مثال برسم یا نرسم، تفاوتی در این مسئله وجود

ندارد.

عالم مثال، علت برای تحقق خارجی اعیان

این شکلی که الآن شما در اینجا مشاهده می کنید این صحن مدرسه با این حجراتش خودش دارای مثال است و آن مثال است که این صحن و سرا را نگه داشته است و اگر آن مثال از بین برود همانی را که شما در عالم خواب می بینید اگر فردا در این مدرسه فیضیه بیاید یک آجر هم مشاهده نمی کنید. نگویند که آنچه را که من دیدم خواب بوده و از بین رفته است، به این آجرهای مدرسه چه کار دارد و به این در و دیوار و صحن و سرا چه ارتباطی دارد؟! علت برای تحقق خارجی اعیان همان مثال خود آنهاست که متصل با آنهاست و از دید ما منفصل است؛ یعنی خود مثال این مدرسه یک مثال متصلی است که علت بقاء این مدرسه است و آن علت بقاء همان حیات باقی اوست که انسان به واسطه رؤیت آن به آن مثال اتصال پیدا می کند.

بنابراین شما مشاهده می کنید در بعضی اوقات چشمتان باز است و این عکس در چشم شما می افتد ولی شما به مثال این مدرسه اتصال پیدا نمی کنید

چون حواستان یک جای دیگر است. ببینید! اینجا آن نکته دقیق است که این دو قضیه باید به همدیگر ارتباط داده بشوند. باز بودن چشم به معنای کارکردن اعضاء، موجود است؛ الآن چشم باز است، اعضاء هم دارد کار می‌کند، نور وارد قرنیه و شبکیه و غیره می‌شود و از آن طرف دارد به مغز متصل می‌شود و اینها همه هست لذا اگر شما حواستان پرت است دلیل بر این مسئله این است که اگر همان موقع از مغز شما عکسی بردارند یا یک نواری بگیرند، می‌بینند عکس صورت این بنا الآن در مغز نقش بسته است و [مغز دارد این عکس را] می‌گیرد متنها صحبت در این است که آیا ادراک هم می‌کند یا نمی‌کند؟ آن ادراک مبتنی بر توجه و التفات است و همین که نفس ملتفت بشود [ادراک هم می‌کند و می‌گوید که] هان؟! چه می‌گویی؟! می‌گوییم که حواست کجاست بابا؟! من الآن پنج دقیقه است که دارم حرف می‌زنم اما تو حواست یک جای دیگر است! این التفات یک مسئله دیگر است.

علت تأثیر محیط روی بچه

اینکه می‌گویند که بچه را به هر جا نبرید و هر

شخصی بچه را در بغل خودش نگیرد، بچه را در محیط مساعد باید قرار بدهید، بچه در جایی که موسیقی هست نباید باشد، بچه را در مجالس ذکر و مجالس اهل بیت علیهم السّلام ببرید و آنجایی که نماز می‌خوانید بچه را آنجا بگذارید به‌خاطر چیست؟! او که در عالم خودش هست، به‌خاطر این است که این صداها بدون انتباه او می‌آید و در ذهن او نقش می‌بندد و این نقش بستن بعداً می‌آید کار انجام می‌دهد و تأثیرات خودش را باقی می‌گذارد نه‌اینکه همین‌طوری بچه را هر جا ببریم. حالا این یک مسئله است و بالاتر از این مسئله هم هست. بله، حتی خود آن بچه در آن موقع یک نحوه انتباهی دارد، گرچه از نقطه نظر ظاهر چیزی نمی‌فهمیم و مشاهده نمی‌کنیم. این توجهی که الآن حاصل می‌شود توجه زمانی نیست بلکه استفاده از ابزار و آلات است که این در زمان واقع می‌شود. خود نفس انتباه یعنی توجه نفس به حقایق خارجی که این توجه نفس در این برهه انجام شده است ولی نه‌اینکه حتماً باید این توجه در این برهه باشد، توجه خارج از زمان و مکان است.

این صورتی که الآن از این مدرسه در ذهن انسان نقش می‌بندد به واسطه اتصال نفس با آن مثال است که این صورت در ذهن انسان نقش می‌بندد. اگر [این اتصال] نبود این نقش بسته نمی‌شد و انسان ملتفت نمی‌شد. پس این صورت برای رسیدن به آن مثال منفصل حکم وسیله و را آلت دارد که نفس به واسطه اتصال با مثال منفصل، مثال متصل خود را تقویت می‌کند و این صورت خارجی را در آن مثال منفصل با خود متصل می‌کند و وحدت می‌بخشد. بنابراین هیچ چیزی از اعیان خارجی به انسان منتقل نمی‌شود و اعیان خارجی برای خودشان هستند. تمام این اشجار و ابنیه و این مصالح همه در جای خودشان قرار دارند و هیچ چیزی تغییر پیدا نمی‌کند بلکه انسان به واسطه رؤیت این [اعیان خارجی] به آن مثال می‌رسد و آن مثال است که با آن همیشه متحد است و به آن مثال ارتباط پیدا می‌کند یعنی با همان حیثیت مثالی خودش ارتباط پیدا می‌کند.

بنابراین خود این اشیاء و اعیان خارجی از

نقطه نظر حدوث زمانی دخالتی در آن ادراک انسان ندارند بلکه اینها فقط جنبه آلّیت برای این مسئله دارند. وقتی که این قضیه روشن شد این نکته در اینجا حاصل می‌شود. پس این اشیاء خارجی در تحت علّیت با آن مثال قرار دارند که آن مثال باید ثابت و برقرار باشد و هیچ‌گاه آن مثال از آن ثبوت... یعنی نه به معنای ثبوت چون خود آن مثال هم دارای مراتب مختلفی است؛ یک مثال برای زمین قبل از بنا داریم، یک مثال برای بنا داریم، یک مثال برای رشد این ساختمان داریم و یک مثال برای تخریب داریم؛ در هر ثانیه‌ای مثالی متحقق است که یا حکایت از رشد می‌کند و یا حکایت از تخریب می‌کند لذا یک مثال نیست.

عظمت عالم مثال

آن وقت شما ببینید که این عالم مثال چیست و اصلاً کسی قادر نیست بر اینکه این عالم مثال را ارزیابی کند و ببیند که به چه کیفیتی و به چه نحوی است! وقتی که امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند که ارتباط عالم ماده با این وسعتی که دارد نسبت به عالم

مثال، مثل قطره‌ای است که در دریا است، آن وقت ما بینیم که مسئله از چه باب است که امام علیه‌السلام این را می‌فرماید! الآن شما دارید یک وجود مادی را می‌بینید ولی این وجود مادیِ دیروز دیگر نیست این وجود مادیِ پریروز دیگر نیست. ببینید عمق مسئله کجاست! اصلاً شما می‌توانید این قضیه را تصور کنید یا نه؟! این وجود مادی که الآن در اینجا در کره ماه قرار گرفته است یک مقدار از فضا را اشغال کرده است ولی این کره ماه اگر به‌اضافه کره ماه دیروز بود چقدر از فضا را اشغال می‌کرد؟ اگر به‌اضافه کره دیروز و پریروز بود چه فضایی را اشغال می‌کرد؟ اگر به‌اضافه کره ماه هفته پیش بود چه فضایی را اشغال می‌کرد؟ شما الآن یک کره ماه می‌بینید یک کره زمین و یک کره زهره و عطارد می‌بینید ولی کره زهره و عطارد، کره زهره و عطارد فعلی است [ولی] آن حیثیت اتصالیه‌ای که در هر لحظه این کره دارد خلق می‌شود و استمرار پیدا می‌کند را که نمی‌بینید، این

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۵۴، حدیث زینب العطاره. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۶۶.

خلق و استمرار او در عالم مثال است. یا اباالفضل!
حالا شما بیا نگاه کن و بین تمام این عالم در بدو و
وسط و انتها همه در هر ثانیه و در هر لحظه‌ای به نحو
استمرار در آن مثال وجود دارد! الآن که وجود ندارد
و شما نمی‌بینید. الآن که کره ماه دیروز را نمی‌بینید،
الآن دارید کره ماه امروز را می‌بینید ولی آیا دیروز
کره ماه بوده یا نبوده است؟ آیا این بقا و انتقالش به
روز بعد وجودِ باقی می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ شما
آن وجود باقی را که نمی‌بینید. یعنی در هر ثانیه‌ای -
اصلاً این از باب ضیق خناق است و الاً ثانیه معنا ندارد
- یک وجود مستمری این کرات را به هم وصل کرده
است.

مثل این آتش گردانی که دارید می‌چرخانید و یک
دایره قرمز در شب مشاهده می‌کنید اما دایره قرمزی
وجود ندارد! شما یک دایره در اینجا می‌بینید و یک
اشغال فضا را در اینجا مشاهده می‌کنید که به صورت
یک دایره به خاطر عدم انطباق صوری که از شبکیه
می‌خواهد در مغز قرار بگیرد با آن سرعتی که این
آتش گردان دارد انجام می‌دهد چون این دو با هم
منطبق نیست لذا قبل از اینکه مغز بیاید تجزیه کند و

صورت قبلی را از صورت بعدی جدا کند و بگوید که این آتش گردان در این نقطه به جای خود است و همین آتش گردان در یک میلی متر بعد به جای خود است اما نمی تواند این کار را به خاطر شدت بکند که این در هر ۲۴ ثانیه ۲۴ مرتبه باید انجام بشود و این سرعت از ۲۴ مرتبه بیشتر است لذا شما فقط یک حرکت دایره قرمز در شب می بینید که دارد می گردد ولی این دایره از نقاط بسیاری تشکیل شده است. لذا اگر شما آتش گردان را در یک جا نگه دارید در آن نقطه دیگر خطی مشاهده نمی کنید حالا کمی بالاتر بیاید خطی نیست، کمی بالاتر بیاید خطی نیست. این چراغها را دیده اید که لامپها یکی پس از دیگری روشن می شوند؟ اگر فاصله بین روشن شدن یک لامپ با لامپ بعدی به میزانی باشد که ذهن سالم بتواند ... نه ذهن آدم خنگ خدا که اگر یکی از آنها اول روشن بشود و یکی آخر روشن بشود همه را یک خط می بیند نه! ذهن آدم عادی....

خدا مرحوم آقا شیخ هادی تالهی را رحمت کند.

ایشان در همدان بود و خیلی مرد بزرگی بود. یک

دفعه این آقا سید علی لواسانی داشت تعریف یکی از آقایان را می کرد. خدا مرحوم آقا سید علی لواسانی را رحمت کند. اتفاقاً همین آقای حاج آقا موسی شبیری حفظه الله هم حضور داشتند. می گفتند که خدا رحمت کند مرحوم - حالا من اسم نمی برم چون جسارت می شود که فوت کرده است و بنده خودم سال های سال شاگردی ایشان را داشتم و واقعاً ایشان حق بزرگی بر من داشت - آقا شیخ قدس الله را که یک نیمچه دیوانه ای بود! آقا سید علی لواسانی به او گفت که آن از تعریف اولت و آن صدر و ذیل این هم [از این حرف دومت]! ولی خب علی کل حال ایشان این گونه بود.

خدا رحمت کند، مرحوم تالهی یک وقتی مدرسه مرحوم آخوند ملاعلی در همدان درس می داد و لمعه می گفت. یکی از همین لات ها و داش های همدان که با ایشان هم یک سابقه سلام و علیک داشت یک روز به ایشان می رسد و می بیند یک کتاب دستش است. می گوید که این چی چی اینجا دست گرفتی؟! چی می خوانی؟! گفت که لمعه است. گفت که با این سنت لمعه می خوانی؟! گفت که آره.

گفت: إن شاء الله که خدا به تو فهم بدهد خوب
بفهمی! می گفت که رفت و سال بعد او را همان جا
دید که دوباره این بیچاره داشت لمعه می گرفت!
گفت که چی چی دست هست؟! این چه کتابیه بده
بینم! گفت که این همان لمعه‌ای است که پارسال
دیدی. گفت که این همان [کتاب] پارسال است
دوباره داری مُخوانی؟! یک سال است نفهمیدی که
در این چی چی گفته است؟! گفت که یک سال
هست هنوز نفهمیدی این چی گی می گوید و داری
مُخوانی! خب دیگر از اینها هم هستند!

باز هم صد رحمت به اینها که اقلاً دین پیغمبر را
خراب نکردند و این آقایان تیشه به ریشه دین نزدند!
لات است همین است دیگر! اول و آخر و ظاهر و
باطنش همین است! همین‌ها همین لات‌های همدان.
یک کسی از دوستان ما می گفت که یک دفعه به
جایی از همدان رفتم که به آن چبرخانه می گویند.
می گفت که می دانی بَشه چی بهت میگم؟! در تمام
دنیا بگردی فقط یک آقا شیخ هادی تألهی بوده یکی
هم مرحوم حاج میرزا جواد انصاری! می گفت که من

همه‌شان را دیدم - آن وقت در قهوه‌خانه بود! - فقط دو نفر است؛ یکی آقا شیخ هادی تالهی یکی هم مرحوم حاج میرزا جواد انصاری!

اینها خوب می‌فهمند یعنی اینها آن تشخیص [را می‌دهند] چون خودش صاف است آن لاتی که دارد این حرف را می‌زند ظاهرش لات است اما این داخل صاف است. طیب ظاهرش خلاف بود ولی درونش درست بود. لذا شاه نتوانست با او کاری بکند و نتوانست او را بخرد. شاه آمد به او گفت که هرچه بخواهی به تو می‌دهم بلند شو بگو که فلان کار و این قضیه این‌طور است. گفت که من به سید تهمت نمی‌زنم! این درونش درست بوده است بیرونش خب بله [لات بود]. وای به اینکه ما ظاهرمان درست باشد و ریش تا اینجا قشنگ حسابی پارافین کشیده و مرتب و خلاصه تشکیلات ولی باطن قهر خدای عزوجل [باشد]! گور کافر خیلی حلال دارد و برای قبرستانشان خیلی [هزینه] می‌کنند! می‌گویند که در روم یک قبرستانی هست که بعضی از اتاق‌هایش دو میلیون دلار قیمت دارد! قیمت آن اتاقی که برای آن مرده‌ها می‌گذارند این قدر قیمت دارد!

بله تا آدم به این افراد مبتلا نشود نمی فهمد که ما چه می گوئیم. اینها دیگر مسائلی است که فقط ظاهراً یا غیر ظاهراً [روشن می شود]. می خواستم بگویم که ظاهراً فقط در زمان ظهور روشن می شود دیدم نه مثل اینکه قبل از ظهور هم دارد روشن می شود و این مسائل و این حقایق برملا می شود!

عمر بن سعد ملعونِ امامِ جماعتِ مسجدِ کوفه و کسی که مورد احترام اهالی است دستش به خون پسر پیغمبر آغشته می شود ولی آن حرّ بن یزید ریاحی که پهلوان محله بوده است و فلان بوده است می آید و این طور عاقبت به خیر می شود! اینها دیگر چیزهایی است که یک مقداری انسان باید روی این قضایا فکر کند و به خدا پناه ببرد.

بعد از نود سال نان و نمک امام زمان علیه السلام را خوردن بلند می شویم و می گوئیم که روایت قلم و قرطاس دروغ است و حاشا به ساحت حضرت عمر که بیایند و بفرمایند که **إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ** و کلام

^۱. دیوان شیخ بهائی، نان و حلوا.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را که «**اِنَّتُونِي بِدَوَاةٍ وَصَحِيفَةٍ اَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ اِبْدًا**»^۱ و آن کلام یاوه می گوید که «**اِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ اُتْرَكُوْهُ**»^۲ و «**اِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ**» را که از مسلمات تشییع و عقاید ما هست را انکار کنیم و کنار بگذاریم و بعد هم که توبه نامه می نویسیم، در آن توبه نامه به گونه ای بنویسیم که نه این مطلب را قبول داریم ولیکن به خاطر مصالحی بهتر بود که ذکر نشود! ایشان در آنجا نوشتند که چون دشمن سوء استفاده می کند بهتر بود که ذکر نشود!

خدا بگویم که چه کارت کند! وقتی که او مُرد من یک فاتحه هم برایش نخواندم! دشمن شاد می شود دیگر چه غلطی است؟! آیا درست است یا نیست؟! دشمن کیست؟! دشمن تراشی یعنی چه؟! اگر حالا سنی در دنیا نبود شما این حرف را قبول داشتی؟! یعنی این قدر ما باید بی همه چیز باشیم که با مقدس ترین از مقدسات خود این طور بازی کنیم و بعد هم برای اینها شعائری قائل بشویم و تعظیم

۱. الطبقات الكبرى، ج ۲ ص ۲۴۴.

۲. همان، با قدری اختلاف.

شعائر بکنیم؟! هیچ این مسائل مهم نیست اما آن وقت سر مولانای بیچاره که می‌آید چنان خود را پاره می‌کنیم که روده بزرگ و کوچک به بیرون می‌آید! یعنی این طوری و به این کیفیت است!؟

فاصله بعید بین مدعی و شخص متصل به ولایت

آنهايي که می‌آیند به فلاسفه و عرفا این جسارت های بی تربیتانه و بی ادبانه را می‌کنند آیا از آنها بر بالای درس خارج راجع به اینها مطلبی شنیده شد یا اینکه همه سکوت کردند؟! چون از فقهاء هستند و فقیح - با حاء - نباید بر ساحت او گرد و غباری بنشیند! علی‌کلّ حال ظاهراً از همه مظلوم‌تر این امام زمان ما است که به واسطه این غیبتش هر کسی هر غلطی می‌خواهد می‌کند و هر چرندی که بخواهد می‌گوید و بحمدالله از تعقیب و از پیگیری محفوظ و مصون است و اگر یک هزارم اینها را کسی بگوید به کجا و کجا او را می‌بندند!

کسی که بیاید و این طور حجاب را مورد [هجمه] قرار بدهد و آنها را آزاد بگذارد و ضروری دین را در اینجا کنار بگذارد اشکال ندارد ولی اگر یک مطلبی را کسی بگوید که همین آقا نسبت به مسائل

اجتماعی دخالت نکنند، باید آسمان به زمین دوخته شود و دیده‌اید که چه مسائلی شد. خب الحمدلله اینها چیزهایی است که خدا می‌آورد تا به مردم نشان بدهد که بین کسی که متصل به ولایت هست و کسی که منفصل است - گرچه مدعی است - چه میزان فاصله است و چقدر باید تفاوت باشد که کار به اینجا بکشد! ﴿ثُمَّ كَانَ عَقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤْأَىٰ ۗ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾ این آیه، آیه عجیبی است و واقعاً باید به خدا پناه ببریم.

آن شب آخر نبود که شریح قاضی را به آن بدبختی انداخت بلکه در طول سالیان سال بود و طول این همه پا روی حق گذاشتن بود و در مقابل امیرالمؤمنین و امام حسن علیه‌السلام ایستادن‌ها بود که آمد جمع شد جمع شد تا اینکه نوبت فتوا رسید. شریح قاضی چه گناهی کرد؟ اصلاً گناهی نکرده است. همین استدلال را آنجا می‌بینید. چون عمل حسین بن علی برخلاف نظام حکومت است شریح

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۱۰. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۹۶:

«و پس از آن، نتیجه و عاقبت کسانی که بدی نمودند، بدی و تباهی شد به جهت آنکه آیات خدا را دروغ شمرده و تکذیب نمودند.»

قاضی هم فتوا داد گفت که این هم خلاف نظام و
مصلحت نظام است. گفت: چون این عمل حسین
بن علی موجب اخلال به نظام است بنابراین دفع او
بأی تحوکان لازم است. ابن زیاد هم برداشت فتوا را
به همه نشان داد و گفت: این هم خط و امضاء شریح
قاضی! شریحی که از زمان عمر، عثمان، علی، امام
حسن تا معاویه حاکم بوده است. ما یک شریح
قاضی می‌گوییم ولی این شریح قاضی بالآخره
کیست؟! مردم را به حرکت انداختن که شوخی
نیست، یک طلبه معمولی که نمی‌تواند مردم را به
حرکت بیندازد، باید یک ریش سفیدی داشته باشد و
باید یک عمامه بزرگی داشته باشد و باید یک وجهه
اجتماعی داشته باشد والا یکی از شما بلند شود برود
[هم‌چنین حرفی را بزند] می‌گویند که آقا پی کارت
برو چه داری می‌گویی، هذیان می‌گویی بلکه او باید
مردم را به حرکت بیندازند تا بیایند پسر پیغمبر را هم
بکشند! آن عمر سعدی که امام جماعت مسجد در
کوفه است و محل رجوع مردم است باید جلو راه
بیفتد و مردم هم به دنبالش [راه بیفتند] اینها باید

باشند. اینهایی که خودشان ائمه جماعات هستند باید باشند.

ملاک مرجعیت آقایان!

بنده در یک مجلسی که راجع به تعیین مرجعیت بود در زمان بعد از مرحوم آقای حکیم بودم. در یکی از این مجالس تهران رفته بودم و پدرم نبود. من در آن موقع حدود پانزده شانزده سال بودم و با یکی از اقوام که می خواست برود من هم بدم نمی آمد که بروم. خب ماهم یک چیزی مان می شد که برویم از این چیزها و فیلمها تماشا کنیم! یکی از مهم ترین عللی که در آنجا مطرح بود که یک فردی را انتخاب نکنند این بود که ما با این آقا نمی توانیم کنار بیاییم! یعنی نه به علمیت و نه به تقوا کار داشتند و نه...! من بچه پانزده ساله تعجب می کردم و می گفتم که نگاه کن بین چه وضعی است! و بعد گفتند که ما با این آقا بهتر می توانیم کنار بیاییم. آقا مگر ندیدی چه کردند آقا مگر ندیدی فلان کردند! یکی که ریش بلندی داشت رو کرد و گفت که می خواهی نان بخوری یا نخوری؟! این ملاک برای تعیین مرجعیت آقایان بود! بعد هم وقتی که با همدیگر [اختلاف

پیدا] شد، فحش‌ها شروع شد و آن گنجینه‌الأسرار بیرون آمد! اِ آقایان این مطالب را هم بلد هستند! کار به اینجا که می‌رسد معلوم می‌شود این مسائل را هم می‌دانند! امروز برای من همان شد ولی خدا برای ما خیلی از مسائل را روشن کرد که آن دیدگاه ما نسبت به مسائل عوض شد.

وقتی که مرحوم پدرمان - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند که ما قبل از اینکه وارد حوزه قم بشویم تصور می‌کردیم که همه چه هستند و [اهل تقوا هستند] و همین آقایان از آسمان آمدند اما وقتی که در قم آمدیم مشاهده کردیم که بعضی‌ها را مثل علامه طباطبایی ملائکه بی‌وضو اسمشان را نمی‌توانند ببرند و بعضی‌ها از شدت خباثت و ظلمت، انسان نمی‌تواند اسمشان را بر زبان بیاورد! «بین تفاوتِ ره کز کجاست تا به کجا!»^۱ این در کجا و او در کجا قرار گرفته است!

خب این چیزهایی است که کم‌کم این مسائل

^۱ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲:

صلاحِ کار کجا و منِ خرابِ کجا *** بین تفاوتِ ره کز کجاست تا به کجا

روشن می شود و برملا می شود. میزان مرجعیت هم کم کم مشخص می شود. آقا می آید تعیین مرجع می کند به خاطر اینکه اموال و دارایی ها محفوظ بماند! آخر این آقا به درد مرجعیت می خورد؟! این آقایی که حالا دیگر بماند که یک قضیه ای هم از او نقل کردم که ما در صف ایستاده بودیم و ... خلاصه این اموال و دارایی ها همه محفوظ بماند و این بیا و بروها محفوظ بماند. آن وقت اینها می آیند [و تعیین مرجع می کنند] نمی دانم [مثل اینکه] حساب و کتابی در این مملکت نیست.

به ما در آن سایت گفته بودند که آقا چرا شما رساله نمی دهید؟ گفتم که بحمدالله با وجود دهها رساله عملیه نوبت به ما نمی رسد و **مَنْ بِهِ الْكُفَايَه** موجود است! مرحوم آقا سید احمد کربلایی می فرمودند:

اگر جهنم رفتن واجب کفایی است **مَنْ بِهِ الْكُفَايَه** هست و دیگر نوبت به ما نمی رسد!^۱

او، مرد بود! می خندید و به این اوضاع قهقهه می زد، به آنچه را که دیگران برای حصول به آن جان می دهند و جانشان را فدا می کنند او به آن قهقهه

۱. توحید علمی و عینی، ص ۲۶.

می‌زد! و وقتی متوجه می‌شد که مسئله جدی است آن‌چنان منقلب می‌شد که رنگش سفید می‌شد و او را به حال می‌آوردند و سرش را گرم می‌کردند که بابا حالا مسئله‌ای نشده و اتفاقی نیفتاده است، حالا ما می‌رویم مسائل را درست می‌کنیم.

بازگشت حقیقت حقایق خارجی به ولایت

وقتی مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در اول کتاب توحید علمی می‌نویسند: باید طلاب اینها را بخوانند و به این قضایا پی ببرند و بدانند که مسئله چه خبر است، قضیه همین است. بزرگان، آنها بودند. اینها کسانی بودند که به ولایت وصل بودند و چون به ولایت وصل بودند شما این‌گونه مسائل و این خصوصیات را از آنها می‌دیدید. حقیقت همه حقایق خارجی به ولایت برمی‌گردد. هر سخنی که از دهان شما بیرون آمد و آن سخن مایه‌ای از حقیقت داشت بدانید به همان مقدار چون به ولایت وصل بودید و چون به امام زمان وصل بودید و چون او را در نظر داشتید [آن سخن حقیقت] است به همان مقدار است. اگر یک مقداری فاصله گرفتید و یک مقداری نفس آمد خودش را دخالت داد گرچه صبغه

صبغه دینی و الهی باشد اما یک مقداری از آن جدا شدید می بینید حرف ها و تصمیم ها عوض شد! این آقای که نیم ساعت پیش این حرف را می زد، الان می بینید که یک حرف دیگری می زند و می گوید که نه عیب ندارد این کار را بکن! تو نیم ساعت پیش گفتی که نه آقا نکن! نیم ساعت پیش متصل بود و بعد به واسطه بروز و وسوسه شیطان و خناس ها افرادی که دورش می آمدند و خبرهای جدیدی که برای او آوردند این نفسش شروع [به کار] کرد و آن اتصال ولایت سست شد. آن وقت یک دفعه همین سؤال را نیم ساعت بعد از او می کند که آقا بالأخره حضرت عالی تصمیمتان چیست؟! می گوید که نه عیب ندارد! عجب! خب تو که نیم ساعت پیش آن را گفتی! چون این خناس ها پشت نیامده بودند تو را وسوسه کند و تو را از آن ولایت قطع کنند. صاف بودی، پاک بودی، متصل بودی و برای تو مسئله قبح و وقاحت داشت لذا می گفتی که نباید این کار را بکنی. بعد که خناس ها و مریدها آمدند ...، آخ آخر وقتی که این مریدهای شاخ دار و مریدهای دم دار و مریدهای سُم دار می آیند آدم سوارش می شود!

مرید مرید است دیگر حالا بعضی مریدها سُم دارند و بعضی مریدها دم دارند و بعضی مریدها شاخ دارند! هر کدام از اینها به تناسب موقعیت خودشان می آیند شروع می کنند این طرف تور پهن کردن که آقا اگر این کار را نکنیم این طور می شود آقا اگر آن کار را نکنیم آن طور می شود و آقا اگر آن کار را نکنیم حریف می آید غلبه می کند. حریف کیست؟! طرف مقابل کیست؟! می آیند می گویند که خب پس نه دیگر اگر این طور است پس شما باید این کار را بکنید. این به خاطر جدا شدن است. اینها می آیند آدم را از این ولایت جدا می کنند و این ریسمان ربط بین قلب و ولیّ عالم امکان را قطع می کنند یا اینکه سست می کنند و می تراشند، حالا قطع قطع نه! کم کم می تراشند و آن ریسمان ضخیم تبدیل به یک ریسمان کوچک کوچک کوچک می شود تا اینکه ریسمان [پاره می شود]. وقتی که کوچک شد آن هم می تواند قطع بشود بعد دیگر می بینی حرفها عوض می شود، صحبتها عوض می شود، ملاکها عوض می شود و براساس ملاکهای جدید حکم جدید

صادر می‌شود! ملاک جدید که می‌آید بر آن اساس حکم جدید که اصلاً ۱۸۰ درجه در مقابل است [مطرح می‌شود] و او اصلاً مسئله را نمی‌فهمد.

اهمیت مشورت در تصمیم‌گیری

کسی می‌گفت که ما پیش یک بنده خدایی رفتیم که یک قضیه را به او بفهمانیم که آقا تو که الان داری این‌گونه کار می‌کنی [این اشتباه است]. می‌گفت که چند نفر یک ساعت هرچه کردیم سر حرفش ایستاده بود و می‌گفت که نه همین است. اِخب بابا آن مغزی که در سر تو گذاشته در من هم گذاشته، چیست که تو می‌فهمی و من نمی‌فهمم؟! خب بگو. اگر وحی می‌شود خب بفرمایید روی چشممان می‌گذاریم. الهام می‌شود بفرمایید نوکرتان و مخلصتان هستیم. آیا میزان مغزی که در سر شما است بیشتر است؟! نه این قدر خبری نیست، تازه اگر [مغز] باشد! پس این چیست که شما می‌فهمید اما بنده نمی‌فهمم؟! نه تنها من بلکه او هم نمی‌فهمد دیگری هم نمی‌فهمد و هیچ یک از افرادی که در مجلس هستند نمی‌فهمند و فقط شما می‌فهمید! این چه قضیه‌ای است!؟!

اینکه فرمودند «**ما حَارَ مِنْ اسْتِخَارَ**»^۱ برای همین است ما که متصل به غیب و وحی نیستیم باید از افراد مشورت بگیریم. خود بنده وقتی که یک تصمیمی را قبلاً می‌خواستم بگیرم - تصمیم که گرفتم - چه کار می‌کردم؟ به بنده نه وحی و نه الهام می‌آید و نه علم غیب دارم و اطلاعاتم مثل بقیه افراد محدود است لذا افراد مختلف را در شعب مختلف و فروع مختلف از اشخاص مختلف فرستادم که برو تحقیق کن و مسائل را به دست بیاور. گرچه برای من روشن و مشخص بود و نیازی هم به این حرف‌ها نبود اما تا وقتی که از نقطه نظر ظاهر هم مسئله با آنچه را که تشخیص بود یکی درآمد حالا گفتم که هر کاری می‌خواهی بکنی بکن. والا همین طوری که نمی‌شود [تصمیم گرفت].

۱. الأمالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ عوالم العلوم، ج ۲۳، ص ۴۰۸: «[عن] أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهم السلام، قال: **بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْيَمَنِ فَقَالَ وَهُوَ يَوْصِينِي: "يَا عَلِيُّ، مَا حَارَ مِنْ اسْتِخَارَ، وَ لَا نَدِمَ مِنْ اسْتِخَارَ."**»

«امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به سوی یمن گسیل داشت پس این چنین سفارش نمود: ای علی! هرکس طلب خیر نمود حیران و سرگشته نشد و هرکس مشورت طلبید، پشیمان نگشت.»

کسی آمده بود به بنده گفته بود که راجع به فلان قضیه می‌توانید از فلان شخص هم استفاده بکنید، گفتم که نه ایشان چون یک مسئله دارد بنده اصلاً حرف‌های ایشان را قبول ندارم. چرا؟ چون دیدگاه [افراد] در مسائل ممکن است فرق کند. افرادی باید به دنبال تحقیق در این جریان بروند که نظرشان نسبت به این جریان بی‌تفاوت باشد و خودشان در این مسائل دخیل نباشند. گرچه نظرشان هم صحیح بود ولی دخیل نباشند. آن وقت آدم می‌رود به این افرادی که نه به این طرف و نه به آن طرف کار دارند می‌گویند که آقا برو یک تحقیقی بکن. او هم می‌رود صاف هرچه که در دایره است را می‌آورد و می‌گوید که آقا این شخص این حرف را می‌گوید، این قسمت از [حرف] این شخص درست است و این قسمتش غلط است اینجای حرف او نقطه ضعف دارد و اینجای آن نقطه قوت است. بعد انسان من حیث المجموع جمع می‌کند و مطلب به دستش می‌آید. آن وقت این استشاره می‌شود. آن وقت «**ما حارَ من استخارَ**» در اینجا شامل می‌شود.

راهی که به پیغمبر فرمودند: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي

أَلْأَمْرَ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ﴿١﴾؛
مشورت را با افراد بکن آن نتیجه‌ای که به دست
آوردی آن نتیجه را به خدا بزن نه به خودت و افراد،
بگو که خدایا من مشورت کردم این به نظر آمده
است اگر خلاف این است خودت بیا درست کن،
دستت را خالی کن و چیزی برای خودت برنदार
حتی آنچه را هم که هست آن را به خدا بده و بگو که
خدایا این عزم و این حکم به واسطه امر تو برای من
حاصل شده و من که این نتیجه را گرفتم به خاطر
اطاعت از امر تو بوده است. آن وقت میزانش را خود
خدا می‌آید برای انسان مشخص می‌کند و تکلیف
می‌کند. ولی اگر انسان تمام درها را به روی خودش
ببندد و بعد هم مدعی بشود که از همه چیز خبر دارد
و بعد هم معلوم بشود که خبر نداشته است. خب چه
شد؟ اینکه بگوید که حرف هیچ کسی درست نیست
و همه حرفشان غلط است و فقط حرفی که من
می‌زنم درست است، این جور در نمی‌آید.

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

صحبت در این بود که تمام آنچه را که نفس به آن اتصال پیدا می کند این اتصالش در زمان است ولی خود نفس آن مثال متصل، وجود زمانی ندارد بلکه وجودش فقط یک وجود ثابت در عالم مثال متصل است. این اشیائی که الآن شما مشاهده می کنید و آن کلام امام صادق علیه السلام را که عرض کردم، صحبت در اینجا بود، شما تصور بکنید مثال ما باید دارای چه وسعتی باشد، من خیال می کنم حتی این تشبیه امام علیه السلام که یک قطره نسبت به دریا هم شاید عظمت آن مثال منفصل را نرساند که حضرت می فرمایند: عالم مثال منفصل... حالا این یک مسئله است. مسئله دیگر این است که تمام خطوراتی که در ذهن ما می گذرد همه اینها در مثال منفصل است. از کجا ولی خدا اطلاع پیدا می کند که شما الآن دارید این فکر را می کنید؟! فکر که دیگر مربوط به ذهن است و دیگر جا نمی گیرد! آن وقت شما ببینید، در هر ثانیه ی یک تصور دارد در ذهن ما می آید! اینجا دیگر یا ابالفصل گفتن دارد! در هر دقیقه ای صدها قضیه در ذهن ما خطور می کند. جایگاه این قضایا

کجاست؟! خب این از ذهن ما خطور می‌کند و می‌رود اما آیا می‌رود یا می‌ماند؟! اگر می‌رود پس چرا به شما خبر می‌دهد که شما دیروز فلان تصور را کردی؟! پس چرا وقتی که من خدمت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌رسیدم می‌فرمودند که بله، این‌گونه تصورات را آدم بکند اینها فایده‌ای ندارد؟! من دیشب در خانه نشستم و دستم را [زیر چانه] گذاشتم و یک هم‌چنین فکری از ذهن من گذشته و ایشان فردا در کف دست ما می‌گذارد! پس معلوم است که بقیه تصورات را هم می‌داند و فقط این را نمی‌داند؛ بقیه تخیلات و بقیه تصورات را هم می‌داند! جایگاه تمام اینها در مثال است.

حالا شما به عمق این قضیه بروید که این مثال باید چقدر وسیع باشد که بتواند تمام وجودات خارجی اعیان را باستمرارها در خود نگه دارد. این کره ماهی که شما الآن یکی می‌بینید این از اول پیدایشش تا الآن و بعد باید در مثال باشد. کهکشانش باید باشد، راه شیری و راه گربه‌ای آن باید باشد! تمام این صور، تمام این تخیلات، تمام این تصورات و

تمام این بده بزنها [باید در آن باشد]. این عالم مثال چه عمقی باید داشته باشد که گفته‌اند: کسی به عمق مثال پی نمی‌برد مگر شخصی که خودش در مجرای مثال **أَتَمَّ** باشد؟! لذا [مثال] قطره نسبت به دریا باز کم نیست؟! بالأخره دریا محدودیتی دارد حالا شما یک قطره نسبت به آن هستید. آن وقت امام علیه‌السّلام می‌فرمایند که حکم عالم مثال به نسبت به عالم ملکوت بالاترش مثل قطره به دریا است! یا علی! حکم ملکوت نسبت به عالم لاهوت همین‌طور و... آن نسبت به ولایت ما مثل قطره به دریا است! این امام است! امام ما این است! امام زمان ما این است! یعنی **لا حدّ لولایته و لا انتهاء له** و همان اطلاق ولایت پروردگار به آن اطلاق ولایت امام علیه‌السّلام نافذ و جاری است!

حالا بعضی می‌گویند که امام زمان علم غیب دارد یا ندارد! چه بگویند به آنها ﴿كَأَنَّهُمْ َحُمُرٌ مُّسَّ تَنْفِرَةٌ َ * فَرَّتْ َ مِنْ قَس َ وَرَةٍ َ﴾! این عالم

۱. سوره مدثر (۷۴) آیه ۵۰ و ۵۱.

ترجمه: «گویی گورخران گریزانی هستند * که از شیر درنده می‌گریزند.» (محقق)

مثال عبارت از همان حقیقت حقایق خارجی‌های است که با این عالم [ماده] مرتبط است و ربط دارد. این عالم مثال همان حقیقتی است که با این مسئله مثال متصل و عالم ماده ارتباط دارد و آن جنبه اتصالی‌اش یک جنبه تداوم آن خواهد بود.

حالا صحبت در اینجا است که آیا می‌توان بین مثال متصل که برای معلول علت است و بین معلول حد فاصلی قرار داد یا نه؟ یعنی می‌شود یک حقیقت واقعیه خارجی و وجود داشته باشد بدون آنکه حیثیت علی مثالش وجود داشته باشد؟! این اصلاً مستحیل می‌شود. از آن طرف آیا می‌شود مثالی بدون واقعیت خارجی وجود داشته باشد؟! آن هم مستحیل می‌شود؛ یعنی مثال باشد ولی آن واقعیت خارجی آن نباشد پس این کیفیت تأثیر علت در معلول چه می‌شود؟ چگونه شما می‌توانید تصور یک علیت را بکنید؟! مثلاً آیا می‌شود یک حقیقت ناریه را بدون حرارت تصور بکنید؟ حرارت بدون نار نمی‌شود خب وقتی که نشد چطور نار بدون حرارت می‌شود؟! چطور می‌شود این حرارت وجود نداشته

باشد ولی ناریت باشد؟! چطور می شود شما به نار
نگاه کنید ولی حرارتش را متوجه نشوید؟! چطوری
این را می توانید بفهمید؟! خب این قابل قبول نیست.

تلمیذ: افاضه عقل فعال نیست؟

استاد: خود عقل فعال در افاضه خودش آیا
می شود انفکاک بین او و افاضه او دید؟! یعنی در
یک برهه ای از زمان - حالا آن عقل فعال در مافوق
زمان و زمانیات است - این عقل فعال بخواهد بگوید
که من الآن در اینجا نمی خواهم که این عمل انجام
بشود. ترجیح بین نخواستن و انجام نشدن با
خواستن در چیست که عقل فعال جانب عدم را بر
جانب وجود ترجیح می دهد؟! اگر بگویید که
مصلحت است کدام مصلحت؟! مصلحت که در
خود افاضه است و ما چیزی خارج از افاضه عقل
فعال نداریم تا اینکه عقل فعال بخواهد اعمال خودش
را براساس آن مصلحت خارجیّه خارج از وجود
خودش تطبیق بدهد.

پس اگر خود عقل فعال در مقام افاضه بگوید که
این وجود در این برهه وجود پیدا کند نه در این
برهه، لازمه اش وجود مرجّح است و اگر بگوید که

در این برهه وجود پیدا نکند باز این وجودش ترجیح
 مرجح است. اگر بگوید که در هیچ کدام پیدا نکند که
 خب این خلاف است چون ما خلافتش را داریم
 می بینیم و این منافات با اعمال دارد. مگر اینکه عقل
 فعال بگوید که این وجود باید **بِثُبُوتِهِ** و **بِوُجُودِهِ**
 وجود خارجی و ثبوت خارجی داشته باشد منتها آن
 کیفیت اعمال عقل فعال نسبت به این حقیقت
 خارجی دو نوع می شود؛ یعنی دو نوع ظهور دارد،
 نه اینکه دو نوع وجود دارد. این اعمال عقل فعال،
 ظهور دارد یک چیزی است؛ ممکن است یک چیزی
 وجود داشته باشد ولی ظهورش متفاوت باشد [در
 واقع] ما این طور تصور کنیم ولی خودش چیز دیگر
 است. کیفیت اعمال عقل فعال نسبت به علل مادون
 خود به نحو ثابت و مستمر می شود. به نحو ثابت و
 مستمر عقل فعال نسبت به وجود علل و معالیل
 مادون خود اعمال دارد. به نحو ثابت یعنی **لَا يُتَصَوَّرُ**
بِرَهْءٌ و **لَا يُتَصَوَّرُ حِينَ مِنَ الْأَحْيَانِ أَنْ يَكُونَ الْعِلَّةُ**
مَوْجُودَةً بَدُونِ الْمَعْلُولِ و **أَنْ يَكُونَ الْمَعْلُولُ مَعْدُومًا**
بَدُونِ عِلَّتِهِ. این تصور در مقام افاضه و علیت عقل
 فعال مستحیل می شود.

این در مورد ثابتات که مربوط به عالم ملکوت، لاهوت، مثال و امثال ذلک می‌شود تا مثال، شما هیچ‌گونه اختلاف و میزی را مشاهده نمی‌کنید چون ثابت است. می‌گویید که چون ثابت است بنابراین متحد است با آن عقل فعال، حالا به زمانیات می‌رسیم که یک مرتبه از مثال پایین‌تر است. آن اِعمال عقل فعال نسبت به مثال قطعاً با اِعمال عقل فعال نسبت به ملکوت متفاوت است. در آنجا افاضه معانی است و در اینجا افاضه صور خارجی است که **حقیقه** **الشیء بصورته لا بمادته** موجب افاضه به ماده خواهد شد. وقتی عقل فعال به صورت که مثال عالم است افاضه می‌کند ماده هم در آنجا متحقق خواهد شد، پس ماده در اینجا هست. پس ما همین الآن، فردا هستیم!

ببینید چه دارم می‌گویم! ما الآن، فردا هستیم، ما الآن هفته دیگر هستیم، - البته بسته به اینکه باشیم یعنی اگر تقدیر باشد نه اینکه برویم خدا حافظ! - ما الآن سال دیگر هستیم، ما الآن ان شاء الله در زمان ظهور هستیم. از خدا می‌خواهیم که زمان ظهور حضرت را برای ما روشن کند. چطور اینکه الآن

وجود خود را دیگر مستمر نمی‌بینیم، در خود آن
«آن» وقتی نظر داریم آن را دیگر مستقل نمی‌بینیم
چون الآن نسبت به خود نگاه می‌کنیم و در نسبت به
خود یک امر ثابت می‌بینیم، گرچه بخواهیم یا
نخواهیم در بستر زمان هستیم ولی ادراک ما نسبت
به وجود ما در همان آن، ادراک ثابت است. آنکه
دیگر سیال نیست. بله در آن بعد ادراک بعد است
ولی در همان آنی که الآن شما دارید نگاه می‌کنید،
وجود خودتان را یک وجود سیال یا ثابت می‌بینید؟
وجود ثابت می‌بینید چون مثالتان ثابت است. وقتی
مثالتان ثابت بود پس چطور آن وقت این وجود سیال
می‌شود؟ این سیال، اعتباری در عالم اعتبار می‌شود.

کیفیت خلق ابدان

بنابراین این سیلانی که الآن در عالم وجود
مشاهده می‌کنید این سیلان، ظهور مثال در عالم اعیان
است. لذا اگر یک ولیّ خدا بخواهد، می‌تواند این
کار را انجام بدهد که وجود فردای شما را بیاورد کنار
وجود امروزتان بگذارد و دوتا بشود. اِ آقایی...
[دوتاست که] یکی هم آنجا نشسته است و آن آقا
برای فرداست! می‌گوییم که این اینجا کیست!؟

می گوید که من فردا هستم! هر دو یکی هستیم! منتها این فردای من است و او را زود دیده‌ای! یکشنبه آمده و از شنبه جلو افتاده است! می آید دوشنبه را کنار شما می گذارد همان طور که در آن واحد یک ولیّ می تواند خلق ابدان کند؛ خلق ابدان یعنی همان وجود خودش را در آن واحد در چند جا قرار بدهد. مگر این کار را نمی کردند؟! داریم که بعضی ها این کار را می کردند. در بین اصحاب ائمه علیهم السّلام بعضی ها مثل جابر بن یزید جعفی بودند که گاهی اوقات این کار را می کرد و امام باقر علیه السّلام هم او را [نهی] کردند.^۱ این کار در یک آن است نه اینکه در اینجا هست بعد بلند می شود با طی الارض در یک ثانیه به آنجا می رود، این یک ثانیه هم باز یک ثانیه است. نه، در عین اینکه الآن دارد در این مجلس صحبت می کند همین الآن دارد در یک جای دیگر صحبت می کند، دو صحبت مختلف هم می کند! یعنی اینجا راجع به بحث فلسفه صحبت می کند و جای دیگر راجع به فقه صحبت می کند و جای دیگر

۱. جهت اطلاع رجوع شود به مهر تابناک، ص ۲۸.

راجع به اصول و جای دیگر راجع به تاریخ صحبت می‌کند! هر جایی دارد یک صحبت می‌کند و یک شخصیت است؛ یعنی یک شخصیت در ظهورهای مختلف دارد ظاهر می‌شود. البته بنده خودم ندیدم ولی شخصی که خودش یک هم‌چنین چیزهایی را داشت مشاهده کردم و یک روز هم یک جریانی اتفاق افتاد که تابه‌حال به کسی نگفتم و بنا ندارم که [بیان] بکنم اما بنده خودم یک هم‌چنین مواردی را از بعضی از افراد مشاهده کردم.

کیفیت ارتباط بین مثال و ماده

خلاصه وقتی که پیش امام باقر می‌آیند صحبت می‌کنند و می‌گویند که آقا دیشب جابر [پیش ما] بود و خیلی حرف‌های عجیبی می‌زد. دیگری گفت که چه گفتی؟! دیشب که جابر پیش ما بود! حضرت به جابر رو کردند و گفتند که این کارها چیست می‌کنی؟! خب جابر بلند نشد از اینجا به آنجا برود حرف بزند بلکه **فی نفس الوقت** در آنجا یک مطالب و مسائلی را می‌گفت و در نفس وقت در یک جای دیگر یک مطالب دیگری می‌گفت و در نفس وقت در جای دیگر مسائل دیگری می‌گفت. این برای این

است که آن مثال می‌آید و علت متعدده در اینجا ایجاد می‌کند یعنی یک علت افاضه در یک بدن است و... حالا این بدن را از کجا آورد؟ حالا سؤال من این است که جناب فضلاى محترم این جابر که الآن در هفت جا طبق روایت حضور داشت، خب این بدن مشخص است که سالیان سال صرف شده و زحمت کشیده تا به اینجا رسیده است و چقدر این بدن مبارک پلو و چلو خورده و چقدر علف یعنی سبزی خورده و چقدر گوشت و کباب و هرچه بگویند خورده است تا به اینجا رسیده است، پس یک مقدار ماده خرج شده برای اینکه الآن هفتاد کیلو هشتاد کیلو صد کیلو ۱۵۰ کیلو شده است خب بفرمایید این جناب جابر که آمد هفت تا بدن درست کرد این هفت تا بدن حباب بود یا شکل بود؟! نه، همین هفتاد کیلو آن سر جایش است حالا شاید بعضی‌ها را بالا و پایین هم برده است یکی را هشتاد کیلو و یکی را ۱۵۰ کیلو کرده است! بنده آنجا نبودم که باسکول و ترازو بگذارم! این خصوصیات در اینجا از کجا آمده و این ماده را از کجا آورده خرج کرده است؟! فکرش را کرده‌اید؟! آیا از یک جا

خاکی را برداشته است؟! مثلاً از یک مدرسه‌ای یک
مشت خاک برداشت و درست کرد؟! بالأخره هفتاد
کیلو جسم می‌خواهد دیگر! روی هوا که راه
نمی‌رود! این هفت تا هفتاد کیلو ۴۹۰ کیلو می‌شود و
جابر هم ظاهراً بیش از هفتاد کیلو بود؛ هشتاد نود
کیلو بود حالا برای پانصد کیلو یک کاری باید کرده
باشد ولی هیچ کاری نکرده است و همین‌طور نشسته
است! این قضیه چیست؟!!

مسئله این است که ماده ارتباطش با مثال یکی
است یعنی آن مثال است که ماده ایجاد می‌کند! من
این را گفتم خوب مثال می‌زنیم تا اینکه قضایا و مسائل
بیاید و مدام به ذهن نزدیک بشود. او هیچ کار انجام
نداده است؛ نه گوسفندی را از یک جا دزدیده، نه به
هندوانه فلان مزرعه دستبرد زده، هیچ کاری نکرده
است بلکه آن مثال خودش را اعمال کرده است و
اعمال آن مثال یعنی جابر خارجی یعنی فرد خارجی.
بنده خودم دیدم کسی را که این کار را در یک لحظه
انجام داده است. فرد خارجی، شخص خارجی،
وجود خارجی، بدن همین بدن که انگشت دارد بدنی

که چشم و گوش دارد، هفت نفر مثل خودش درست می‌کند و هفت تا کار می‌تواند انجام بدهد یعنی فرض کنید که اینجا برود بنایی کند و آنجا برود درس بدهد و آنجا برود چه کار بکند، این ارتباط بین مثال و ماده به این شکل است.

تلمیذ: معاد جسمانی هم با این تعبیر حضرت عالی اثبات می‌شود؟

استاد: بله معاد هم همین‌طور است.

تلمیذ: پس فلاسفه چطور این را ...

ایرادات وارد شده به فلسفه، ناظر به برداشت فلسفی

عدم مخالفت مبانی عرفان با فلسفه

استاد: مبانی فلسفی قابل ایراد نیست بلکه آن برداشت فلسفی است که در هر کسی مختلف است. من بارها این مطلب را عرض کردم که بنده هیچ مبناي عرفان نظری ندیدم الا اینکه با مبانی فلسفی یکی و متحد است. منتها حالا بعضی‌ها می‌گویند که آن عرفان بالاتر است و شهود است و عقل به آن نمی‌رسد و از ادراکش عاجز است اما بنده تابه‌حال به این مسئله نرسیدم یعنی یک مبناي عرفانی را پیدا نکردم که بتواند با مبانی فلسفی مخالفت داشته باشد. آن چیزی که آنها مطرح می‌کنند این است و علت طرحشان این است که می‌گویند: آنچه که از باب **حقیقة الشیء بصورته لا بمادته** مسئله عالم قیامت

مسئلهٔ جزا و فعلیت است و فعلیت، **فعلیة الشيء**
بصورتہ است نه **بمادته** و در روز قیامت ماده جنبهٔ
ماده دارد و آن تکامل و فعلیت و مراتب عقاب یا
مراتب ثواب به **صورةُ الشيء** برمی گردد نه به مادهٔ
او و حرفشان هم درست است یعنی بالأخره صورت
است که تکامل پیدا می کند. این ماده ماده بودن خود
را ازدست می دهد. شما الآن با دو سال پیشتان فرق
دارید و دو سال پیش شما بخار شده هوا رفته کربن
شده بالا رفته است! الآن یک اثر دیگر هستید و الآن
یک لحم و گوشت دیگر و یک شعر و موی دیگر
هستید. همان طوری که کسی که موها را بزند ریخته
می شود و به واسطهٔ مرور زمان دوباره درمی آید،
همین طور پوست و استخوان و تمام اعضای ما در
عرض هر مدتی تغییر پیدا می کند. حداقل آن
می گویند که در چهل روز [این تغییرات انجام
می شود] و حداکثر آن طوری که در طب و اینها فعلاً
هست بین چهار تا پنج سال است که به طور کلی حتی
سیستمها و سلولهای عصبی تغییر پیدا می کنند و
جایگزین خواهند شد. منتها سلول فاسد تبدیل به

سلول فاسد خواهد شد و غیر فاسد هم همین طور خواهد بود ولی همه تغییر پیدا می کنند.

این مسئله است که این [ماده] هیچ تأثیری ندارد، نه در لذت و نه در تألم تأثیری ندارد. آنچه که متألم است و آنچه که ملتذ است عبارت از همان صورت نفسیه است و قیامت هم همان است و کار خدا عبث نیست و لذا می گویند که عالم قیامت این عالم صور و معانی است نه عالم ماده. اما اشکالی که هست این است که اصل طرح مسئله صحیح است ولی این منافات ندارد. همان طوری که مشیت خدا در این عالم تعلق به این بدن برای استکمال گرفته است، مشیت خدا در آنجا به این صورت با این ماده تعلق بگیرد. آنها نفی نمی کنند بلکه آنها اثبات عالم صور و معانی در روز قیامت می کنند که معانی به این کیفیت است حالا این صورت با هر قالبی می خواهد باشد دیگر دنبال نفی او نیستند که او را نفی کنند، مگر از باب عدم ترجیح که وجود غیر مرجح در آنجا به اصطلاح ممتنع هست، از آن باب بخواهند نسبت به این مسئله وارد شوند اما عمده مطلبشان این است. این مسئله به اینجا می رسد که مثال

همان طوری که مستمر و ثابت است همین طور اعیان خارجی مستمر بالمثال ثابت هستند و از دیدگان ما مخفی هستند ولی در **نفسُ الأمر** و در **حقیقَةُ الأمر** و در واقعشان، الآن آقای ... فردا، همین الآن موجود است اما بنده نمی بینم ولی الآن وجود دارد و آن کسی که اطلاع داشته باشد می تواند او را ببیند و دست بزند و او را بلند کند! او را به عنوان یک امر ثقیل می تواند بلند کند نه به عنوان اینکه فقط یک صورتی ببیند چون انسان آن صورت را می تواند در خواب هم ببیند. صورتی که در خواب می بیند هنر نیست. نه، آن امر خارجی را ببیند متها دوباره که منصرف بشود و برگردد می بیند نه فقط یک نفر است و همین یک نفر الآن در اینجا نشسته است. آن به گذشت از زمان و توقف در زمان برمی گردد و تا مادامی که ما متوقف در زمان هستیم، این هستیم. موقعی که از زمان عبور کنیم [دیگر این طور نخواهیم بود] لذا اولیاء خدا و افرادی که متصل هستند و می توانند از زمان عبور کنند آنها در حین اینکه نشسته اند و دارند صحبت می کنند در همان حین از زمان عبور می کنند و خود

نفس وجود خارجی فرد را می بینند که دارد این کار خلاف را انجام می دهد؛ همان نفس خارجی را می بینند نه اینکه آن مثال را بینند مثال که اصلاً چیزی نیست. همان نفس وجود خارجی را می بینند که دارد این را انجام می دهد و درعین حال هم الآن یک نفر دارد با او صحبت می کند و می خندد و اظهار ارادت می کند. این کار او را می بیند لذا به او می گویند که تو این طور می کردی و... البته باز این قضیه یک تئمه‌ای هم دارد که بعداً می گویم.

تلمیذ: در مسئله معاد جسمانی که مرحوم علامه در معاد شناسی دارند ظاهراً یک مقدار تفاوت می کند. ایشان معاد جسمانی را اشراف ...

استاد: بله، این طور که بنده عرض کردم خود نفس اتحاد است. شاید منظور ایشان هم همین است منتها با آن عبارت بیان کردند ولی اشراف بدون این اتحاد معنا ندارد.

تلمیذ: مقدمات همین است. یعنی مقدمات را همان قضایای مسجد قائم و پدرشان و این مسائل را فرمودند قضیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از کربلا خاکی آوردند.

استاد: بله، اینها همین است. یعنی رسول خدا که رفتند و خاک را آوردند می گویند که من در کربلا رفتم و حسین را در آنجا دیدم! خب همین جا می نشستی می دیدی! اینکه شما رفتی در آنجا دیدی آیا مثال را دیدی؟! خب مثال از همین جا هم پیدا بود

دیگر رفتن ندارد. این رفتن یعنی رفتن در کربلای
۶۱ سال بعد نه کربلای الآن که سنگ و خاک و این
چیزهاست. حضرت از مدینه حرکت کردند و رفتند
به کربلای ۶۱ سال بعد رسیدند نه به کربلای آن
موقع.^۱ اگر برای کربلای آن موقع بود خب
همین طور که نشسته بودند مثل آدمی که مکاشفه
می کند کشف می کند و می بیند. برای امیرالمؤمنین
علیه السلام مگر این قضیه پیش نیامد؟! حضرت
وقتی از جنگ صفین برمی گشتند چرتی زدند، از
قضایای معروف است.^۲ حضرت در مثال سیر کردند
اما قضیه پیغمبر این طور نبود و این قضیه قضیه
خارجی بود که در آنجا رفتند و امام حسین را دیدند
و یک مقدار از خاکش را برداشتند آوردند. این
خاکی که آوردند خاک کربلای الآن نیست! لذا الآن
هم روز عاشورا تبدیل به خون نمی شود چون این
خاک برای کربلای سال ۶۱ است و آن موقع باید
تبدیل به خون بشود. این خاک، خاک کربلای الآن

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲. الملاحم و الفتن، سید بن طاووس، ص ۱۷۲.

نیست. اگر الآن بروی خاک کربلا را نگاه کنی شاید اصلاً این خاک با آن خاک نمی خواند! اگر دقت کنی و تجزیه کنی، مقدار گیرندگی نور را در آن ببینی، خورشید را ببینی و تغییر رنگ و اینها را ببینی می گویند که مثلاً الآن کربلا خاکش زرد است ولی این یک قدری تیره است، این چرا با آن نمی خواند؟ این باید ۶۱ سال از او بگذرد تا او مثل این بشود! آن وقت آن موقع این خاک قرمز می شود.

تلمیذ: پس معراج هم همین طور است؟

استاد: بله، آن هم همین است.

تلمیذ: شخصی که خلق ابدان می کند بعد در افرادی هم که می خواهند او را ببینند تصرف می کند؟ چون آنها گرفتار زمان هستند یعنی زمان اینها را از آنها برمی دارد که می توانند شخص را ببینند؟

استاد: این در خود زمان ایجاد می کند؛ این الآن در همین زمان یکی مثل خودش درست می کند و شما هم در زمان هستید او را می بینید و چیزی انجام نمی شود.

تلمیذ: چون فرمودید فردای خودش را می آورد؟

استاد: خب بالأخره می آورد و به بقیه نشان می دهد و بقیه می بینند. بالأخره وجود خارجی می بینند که این وجود خارجی قبایش با این قبایی که الآن آقای ... تن کرده دوتاست. می بیند این آقای ... که اینجا نشسته قبایش زرد است ولی ایشان

[قبایش یک رنگ دیگر است] است چون این برای فردا است. ولی بالأخره نشان می‌دهد می‌آورد و می‌تواند آن را در این زمان قرار بدهد. البته اگر قدرت داشته باشد و بتواند هردو وجود را در کنار هم قرار بدهد آن وقت وجودات متعدده اینجا پیش می‌آید یعنی یک مسائلی که اصلاً شنیدنش انسان را به گیجی می‌اندازد تا اینکه انسان ببیند!

بارها خدمتتان عرض کردم که اینهایی که در این تلسکوپ‌های خیلی قوی می‌خواهند مشاهده کنند اصلاً مسائلی را می‌بینند که یک مرتبه برایشان شوک‌آور است، کم‌کم به اینها عکس‌ها و مسائلی نشان می‌دهند و عکس‌هایی که آورده شده است چون اینها می‌خواهند با یک پدیده جدید برخورد کنند. گاهی اتفاق می‌افتد؛ وقتی که خود ما در یک فضای خیلی صاف و غیر لیل مقمر در یک بیابانی قرار بگیریم چقدر ستاره‌ها [عجیب است]! برای من این اتفاق افتاده که واقعاً برای من عجیب بوده است که چطور این قدر این آسمان ستاره داشته - حالا غیر از آن کهکشانشان‌ها و اینها - که اصلاً انگار فضای

جدیدی در ذهن ترسیم شده تا آنچه که مشاهده می‌شد.

یک شب ما جایی در نزدیک‌های سرعین اردبیل رفته بودیم و شب در کوه بودیم. همه جا تاریک بود و با چندتا از دوستان بودیم. خیلی وقت پیش در زمان سابق بود بعد یک‌دفعه من گفتم که چراغ را خاموش کنیم برویم بیرون را نگاه کنیم. وقتی بیرون آمدیم واقعاً همه یک‌مرتب‌ه گفتند که وای! یعنی همه بی‌اختیار یک هم‌چنین [حالی] برایشان پیدا شد. حالا شما فرض کنید که اگر آنها بخواهند با آن تلسکوپ [ببینند چه حالتی برایشان پیش می‌آید]. اگر اینها یک‌مرتب‌ه بیایند ببینند می‌گویند که ممکن است برایشان مشکل پیدا بشود! چون مواجه شدن یک‌دفعه‌ای با یک فضای جدید است. یعنی آدم می‌بیند که اِ من در این فضا زندگی می‌کنم؟! این فضایی که از این‌طرفش آتش دارد می‌آید و از آن‌طرفش چه دارد می‌آید و از این‌طرفش ستاره‌ها فلان هستند چون مسائل توده‌های آتش و اینها هست یک‌دفعه می‌گوید که من در این فضا دارم زندگی می‌کنم؟! این خیلی برای آنها غیرقابل قبول

است. می گویند که افرادی که چشمشان باز می شود یک ذره یک ذره باز می شود اگر بخواهد یک دفعه باز بشود اصلاً ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا﴾^۱ و خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا^۱ آن طوری قضیه پیش می آید که وقتی تحمل آن بارقه های جلالیه نیست یک مرتبه پودر می شود و همه چیز از بین می رود و متلاشی می شود.

تلمیذ: آن کسی که خلق ابدان می کند، نسبت به دیگران هم می تواند این تصرف را بکند؟

استاد: بله.

تلمیذ: سلول های بنیادی هم شبیه این است؟

استاد: البته شباهتی دارد.

تلمیذ: فقط آن طول زمان دارد شاید هم طول برداشته شد عین خود همان شخص می آید دیگر.

استاد: بله. این هم از نظر چیزهای جدید به درد

می خورد!

آن روزی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه

- سوره یس را داشتند در مسجد قائم تفسیر

می کردند، قشنگ یادم است. من سن زیادی نداشتم

حدود شانزده یا هفده سال بودم. ایشان داشتند راجع

^۱ . سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۱۳:

«و چون پروردگارش بر کوه جلوه نمود آن کوه را خرد ساخت و موسی مدهوش بر زمین افتاد.»

به حضرت عیسی می گفتند که ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ۖ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾^۱ وقتی داشتند این قضیه را می گفتند، گفتند که تعجب نکنید عن قریب علم و تکنولوژی به این خواهد رسید و شما می بینید - به افراد رو کردند - که چطور افراد از سلول یک پوست انسان، می توانند یک انسان بسازند! آن وقت می گویند که امام علم غیب ندارد! اینکه شاگرد امام است این طوری است. وقتی که امام رضا یا موسی بن جعفر علیهم السّلام اراده می کند شیر روی پرده را تبدیل به شیر سیصد کیلویی می کند،^۲ حضرت چه کار می کند؟! خلق مثال می کند دیگر. وقتی خلق مثال کرد خلق خارجی شد. نفس خلق مثال مساوی با [خلق خارجی] است و لازم نیست از داخل باغچه سیصد کیلو خاک بردارد و باهم ترکیب کند آن طوری که علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - می فرمایند، منتها آن زمان را

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰۰:

«تحقیقا مثل عیسی در نزد خداوند، مثل آدم است که او را از خاک خلق نمود، و سپس به او گفت: بوده باش! پس او بوده خواهد بود.»

۲. عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۶۷.

بردارد و... نه! 'خلق مثال می کند و شد. این دیگر
نیاز به ماده و چیز دیگر ندارد. اگر ما این مسئله را
ادراک بکنیم مشکل ترین مسئله فلسفی حل شده
است که مسئله ربط حادث به قدیم است و دیگر
سلسله طولیه برداشته می شود و ما چه زمانی خلق
شدیم و زمانی بوده یا نبوده است تمام این مسائل
إن شاء الله روشن می شود.

اللهم صل على محمد و آل محمد

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۹.